

روایت کسروی از خیابانی (2)

مرتضی میرحسینی

«در همان روزها که خیابانی رخت به عالی‌قاپو می‌کشید از تهران آگاهی رسید که وثوق‌الدوله کنار جسته و کابینه‌اش از میان رفته و خیابانی آن را به سود خود شمرد و در گفتارهایش چند بار یاد کرد. پس از وثوق‌الدوله، مشیرالدوله سروریز گردید. خیابانی به او خوشگمان بود و از او جز نیکی درباره خود امید نمی‌داشت. راستی هم مشیرالدوله با آن ترسناکی و با آن پروایی که به نیکنامی خود می‌داشت جز نیلرفتاری با خیابانی نمی‌خواست و بی‌گمان به رنجش آزادی‌خواهان آذربایجان خرسندی نمی‌داد، لیکن درخواست‌های خیابانی درخور پذیرفتن نمی‌بود. چنان که گفته‌ایم خیابانی این را می‌خواست که آذربایجان در دست او باشد که جداسرانه فرمان راند و سپس که نیرومند گردید به تهران رفته آنجا را هم اصلاح کند. این می‌بود آرزوی خیابانی، ولی چون نمی‌توانست آن را به زبان آورد به تهران می‌گفت: باید آزادستان را به رسمیت شناسید. دولت آگاهی می‌داد که برای آذربایجان والی فرستاده خواهد شد. خیابانی پاسخ می‌داد: به والی نیازی نیست، شما پول برای ما بفرستید. پیداست که این درخواست‌ها درخور پذیرفتن نمی‌بود. اینها چیزهایی می‌بود که خیابانی بایستی با زور و نیرو به دست آورد وگرنه چشم پوشد.» سرانجام، مخبرالسلطنه هدایت به نمایندگی از دولت مرکزی ایران- به گفته خودش فقط با یک کیف- به تبریز رفت. هرچند می‌کوشید ماجرا را به صلح ختم کند، کار به درگیری کشید. خیابانی هم کشته شد. «قزاقان به نهانگاه او پی برده و چند تن به سرش رفتند و او را با چند تیر کشته، جنازه‌اش را به روی نردبانی انداخته بیرون آوردند. در این باره سخن دو گونه است. مخبرالسلطنه می‌گفت قزاقان چون نزدیک شده‌اند خیابانی خودش را کشته، می‌گفت نوشته‌ای در این باره از جیب او درآمده، ولی دیگران می‌گفتند خیابانی در زیرزمینی می‌بوده و تفنگی به دست می‌داشته، قزاقان آن را دیده از بیرون شلیک کرده خیابانی را از پا انداخته‌اند. همانا این راست‌تر است. بدینسان شادروان خیابانی کشته گردیده و از میان رفت. می‌باید او را کشته آن نمایش‌های رویه‌کارانه (ریاکارانه) مردم و آن کفزدن‌ها و زنده‌باد گفتن‌های دروغی دانست. یک پستی فراموش‌نشده‌ای که در داستان خیابانی

از این دسته مردم نمایان گردید آن بود که چنان که در پای گفته‌های خیابانی کف زده بودند در گرداگرد جنازه او نیز کف زدند و دژ رفتاری بسیار از خود نشان دادند... سستی کار خیابانی بیش از همه از رهگذر بی‌ارجی پیرامونی‌انش می‌بود. بسیاری از نزدیکان خیابانی دلبستگی به او و کارهایش نمی‌داشتند و این شیوه کهن ایشان می‌بود که به هر جنبشی درآیند و سود جویند. تنها چند تن دلبستگی می‌داشتند و آنان نیز در این هنگام از رفتار خیابانی که جداسرانه به کارها می‌پرداخت آزرده می‌نمودند. ما شنیده‌ایم برخی از آنان که با دستور خیابانی یا با آگاهی او به نزد مخبرالسلطنه می‌رفتند از خیابانی بی‌زاری می‌نموده سستی کارهای او را آگاهی می‌دادند. «خیابانی که کشته شد، اما چه بر سر یارانش آمد؟ کسروی می‌نویسد» از نزدیکان او کسانی که با مخبرالسلطنه از پیش راه می‌داشتند آسوده ماندند. دیگران ناچار شدند رو نهان کنند و برخی نیز شهر را رها کرده بیرون رفتند. خانه‌های بسیاری از ایشان تاراج رفت.»

منبع: روزنامه اعتماد 18 خرداد 1401 خورشیدی